

# مورخ ۶ اکتبر ۱۹۱۲ در کلیسای موحدین در سانفرانسیسکو: درباره لزوم محبت و اتحاد در عالم وجود و مابین بشر

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



ORIGINAL



AUDIO

# مورخ ۶ اکتبر ۱۹۱۲ در کلیسای موحدین در

سانفرانسیسکو:<sup>۱</sup>

## درباره لزوم محبت و اتحاد در عالم وجود و مابین بشر<sup>۲</sup>

(خطابات جلد دوم، ص. ۲۵۵-۲۶۶)

هو الله

حقیقت الوهیت بر جمیع کائنات به محبت طلوع نموده، زیرا محبت اعظم فیض الهی است، مصدر ایجاد محبت است. اگر محبت الهی نبود، هیچ کائناتی به ساحت وجود قدم نمی نهاد و از فیض الهی است که در میان جمیع کائنات محبت و الفت است. چون در کائنات ملاحظه کنیم، چه کلی و چه جزئی جمیع را مرتبط به یکدیگر می بینیم و این ارتباط منبعث از صلح است و این صلح منبعث از این ارتباط است. اگر چنین ارتباطی بین کائنات نبود، به عبارت آخری اگر صلح بین کائنات نبود، عالم وجود بقا نداشت. این کائنات موجوده حیاتش منوط به صلح و محبت است، همین قوه جاذبه که بین کائنات است و بین عناصر است و بین اجزاء فردی هر شیئی است، این نوعی از انواع محبت است، زیرا عالم جماد استعداد بیش از این ندارد. و چون به عالم نبات می آید، این قوه جاذبه منضم به قوه نامیه شود، محبت و الفت بیشتر ظاهر می شود. و چون به عالم حیوان می آید، چون عالم حیوان اخص از عوالم جماد و نبات است، لطیفتر است، استعدادش بیشتر است، این است که احساسات مخصوصه در عالم حیوان بیشتر است و روابط حییه بیشتر ظاهر. و چون به عالم انسان آید، چون دارای استعداد فوق العاده است، این است که انوار محبت در عالم انسان روشن تر است و روز به روز بیشتر می گردد و جاذبه محبت در عالم

San Francisco<sup>۱</sup>

<sup>۲</sup> خطابه در کلیسای موحدین سانفرانسیسکو، صبح یکشنبه ۶ اکتبر ۱۹۱۲ (۲۵ شوال ۱۳۳۰)

شرح در بدایع الآثار ج ۱ ص ۲۸۹

انسان به منزله روح است. پس واضح شد که محبت و مودت و الفت حیات عالم است و مخالفت و نفرت و جنگ ممت امام. این اجسام عظیمه که در این فضای نامتناهی است، اگر روابط جاذبه میان آنها نبود، جمیع ساقط می شدند. سبب بقاء این ها، آن قوه جاذبه است که روابط ضروریّه این اجسام عظیمه است و همین اساس صلح است. اگر چنانچه بین این اجسام عظیمه روابط جاذبه قطع شود و صلح بدل به جنگ گردد، متلاشی گردد. پس جنگ در عالم جماد نیز سبب ممت و هلاک است.

و همچنین چون در عناصر ملاحظه می کنیم، می بینیم که از اجتماع و الفت این عناصر، این کائنات نامتناهی پیدا می شود، زیرا اگر وجود هر کائی از کائنات را درست تحقیق کنید، می بینید از اجتماع و الفت آن عناصر است. مثلاً انسان، عناصری الفت یافته، ترکیب شده و نتیجه اش وجود انسان شده. پس ترکیب و الفت سبب وجود کائنات است و چون بین این عناصر اختلاف و تفریق حاصل شود و تحلیل گردد، آن وقت فناء است. و همچنین در سائر کائنات، خواه جزئی و خواه کلی ملاحظه کن. از الفت و اجتماع و ترکیب عناصر حیات حاصل شود و این عین صلح است و اختلاف و تحلیل، متلاشی شود. پس در جمیع کائنات، صلح و الفت سبب حیات است و اختلاف و جنگ سبب ممت. چون نظر در عالم حیوان کنیم، ملاحظه می نمائیم که حیوانات مبارکه با یکدیگر در نهایت الفت و محبت اند، نظیر گوسفندان و کبوتران و طیور سائره. اینها جمیع با یکدیگر الفت نمایند، در جنگ نیستند، با همدیگر در صلحند. لکن حیوانات درنده، در میان آنها ابداً الفتی نیست، منفرداً زندگانی کنند و چون به یکدیگر رسند، فوراً جنگ در گیرد، نظیر گرگان و کلاب. پس می بینیم که الفت از خصائص حیوانات مبارکه است و جنگ از خصائص حیوانات درنده. انسان گرگی را چون بدست آرد می کشد؛ زیرا گوسفندان را پاره پاره کرده است ولی نفوسی از بشر صد هزار نفر را از زیر تیغ آبگین میگذرانند. ملاحظه کنید الآن در بالکان چه خونها ریخته می شود، جوانان شرحه شرحه می شوند، مادرها بی پسر می گردند، اطفال بی پدر می شوند، خانه ها خراب می گردد، خلاصه جمیع بلاها و محن باین بیچارگان وارد می آید. باری در بالکان جنگی است خونریز که آتش سوزان به قلوب خیرخواهان عالم انسانی زده است سبحان الله عجب است که گرگ را درنده می نامند و آن را می کشند، و لکن مردمان درنده را می پرستند. چه قدر انسان بی فکر است چه قدر انسان بی انصاف است. گرگی که یک گوسفند را می درد، این قدر مبغوض است، اما اگر یک انسان الآن در بالکان سردار باشد و صد هزار نفر را بکشد، جمیع سیاسیون و جنگجویان می گویند این شخص شجاع بی نظیر و مثیل است، این شخص سزاوار ستایش است زیرا صد هزار نفر را کشته است! این چه قدر بی فکری است. اگر شخصی یک دلار بدزدد او را مجرم نامند، اما اگر یک سردار یک مملکت را تالان و تاراج نماید، او را فاتح گویند و ستایش و نیایش نمایند

باری مختصر این است که عالم انسانی ولکان آتش جور و اعتساف است. و چون از بدایت عالم الی الآن به تاریخ نظر می کنیم، همین طور می بینیم که همیشه خونریزی بوده، همیشه حرب بوده، همیشه خائمان ها خراب شده ابداً عالم انسانی راحت و آسایش نیافته. حال این قرن نورانی آمده، عقول بشر ترقی کرده، علم و فنون توسعه یافته، لهذا سزاوار چنین است که بر حسب نبوات کتب مقدسه شرق و غرب متحد شوند و زمانی بیاید که گرگ و میش از یک چشمه بنوشند و باز و کبک در یک لانه و آشیانه زندگانی نمایند و شیر و آهو در یک چمن چرا نمایند، بلکه انشاء الله عالم انسانی راحت جوید. باید جمیع ما ها بکشیم و جانفشانی کنیم و متحمل هر مشقتی شویم تا آنکه صلح عمومی تأسیس یابد، وحدت عالم انسانی جلوه نماید. الحمد لله ما ها همه بندگان خدا هستیم و جمیع در بحر رحمت او مستغرق شعاع شمس حقیقت بر جمیع ما ها تابیده باران رحمت الهی به همه ما ها رسیده و نسیم عنایت بر جمیع ما ها وزیده. پروردگار بجمیع ما ها مهربان است، به جمیع ما ها محبت می فرماید، به جمیع ما ها رزق عطا می کند و جمیع ما ها را حفظ می کند؛ باین درجه مهربان است. زیرا کل در پناه او راحت و آسایش می نمائیم. و خداوند از برای ما محبت خواسته است، اتحاد و اتفاق خواسته تعاون و تعاضد خواسته است، مهربانی خواسته، چرا ما این موهبت را از دست بدهیم؟ چرا این نور را به ظلمت تبدیل کنیم؟ چرا این حیات را مبدل به ممات نمائیم؟ چرا این محبت و الفت را مبدل به حسد و بغض کنیم؟ پروردگاری که جمیع ما را خلق کرده و باین درجه ببا مهربان است، آیا سزاوار است که مخالف رضای او رفتار نمائیم بر ضد سیاست او معیشت کنیم، بندگان او را صدمه و اذیت نمائیم، خون یکدیگر را مباح بدانیم، اموال یکدیگر را غارت کنیم؟ خدا ما را ملائکه خلق نموده است، آیا جائز است حیوان درنده گردیم؟ چه قدر سبب حسرت است، اگر انسان در این وحشت بماند.

باری جمیع مظاهر الهی به جهت محبت و الفت آمده اند، جمیع کتب آسمانی به جهت محبت و الفت نازل گشته، جمیع تعالیم سبحانی بجهت محبت و الفت بوده، لکن ما این حقیقت را فراموش کردیم، به تقلیدی گرویدیم و چون تقلید مختلف است، نزاع و جدال به میان آمد و آتش حرب و قتال شعله زد. پس بهتر آن است که رجوع به حقیقت کنیم، یعنی حقیقت تعالیم الهی را تحری نمائیم و هیچ شبهه ای نیست که حقیقت تعالیم الهی یکی است و آن محبت است و ترک جنگ و جدال. حقیقت تعالیم الهی نور است و بغض و عداوت ظلمت حقیقت تعالیم الهی حیات است، ولکن درندگی و خونخواری ممات. تقلید هادم بنیان انسانی است، زیرا سبب تعصب است و تعصب سبب جنگ. مظاهر مقدسه الهی زحمتها و بلاهای شدید تحمل نمودند. یکی هدف هزاران تیر شد، یکی در تاریکی حبس افتاد و دیگری نفی در بلاد شد. یکی بالای صلیب رفت و دیگری در قعر زندان افتاد، این بلاها را به جهت این کشیدند که در بین قلوب محبت حاصل شود، با یکدیگر الفت نمایند، با یکدیگر مهربان باشند، جان خود

را فدای یکدیگر کنند، راحت و آسایش خود را فدای خیر عموم نمایند. مدت حیات را در نهایت زحمت بودند تا ما را هدایت کنند و ما را به حقیقت دلالت نمایند. آیا سزاوار است که ما زحمات آنها را ضایع کنیم، مشقتهای آنها را بی ثمر نمائیم، بر ضدّ تعالیم آنها قیام کنیم، متابعت شیطان نمائیم و هر روز به جنگ و جدالی مشغول شویم و هر روزی سبب خونریزی و خرابی گردیم؟ آیا کفایت نیست؟ و این همه قرون و اعصار جنگ بوده، لهذا جنگ را تجربه کردیم و دیدیم که حرب و قتال و بغض و عداوت سبب اضمحلال است، سبب غضب الهی است، سبب محرومیت از رحمت پروردگار است. خوب است حالا در این عصر نورانی یک چندی الفت و محبت را تجربه نمائیم، صلح عمومی را اعلان کنیم، وحدت عالم انسانی را نشر دهیم، شب و روز بکوشیم تا بین بشر اتحاد و اتفاق جلوه نماید. این را نیز چندی امتحان کنیم، اگر دیدیم که محبت و الفت و صلح ضرر دارد، آسان است، دو باره به جنگ برگردیم. اما چون ملاحظه کردیم که محبت سبب ترقی انسان است، سبب نورانیت بشر است، سبب وصول به رضای الهی است، سبب قربیت در گاه کبریاء است، به نهایت قوت تمسک به آن کنیم. باری من شب و روز دعا می کنم که این آتش حرب و قتال خاموش شود و چشمه صلح و حیات بجوشد. امیدوارم که جمیع ماها بکوشیم، راحتمان را فدا کنیم ثروتمان را صرف کنیم، حتی جانمان را فدا نمائیم تا این نورانیت صلح و وفاق در جمیع آفاق بتابد و عالم انسانی روشن گردد.

از جمله اساس حرب و جنگ در بالکان امروز تعصب دینی است، تعصب مذهبی است شما درست ملاحظه نمائید که خدا دین را تأسیس فرمود تا محبت بین بشر زیاد شود، سبب الفت و مؤانست گردد. ما چنین موهبت الهی را سبب جنگ و جدال نموده ایم. دین که باید سبب ارتباط باشد، سبب خونریزی شده. دین که باید سبب عدل و انصاف باشد، سبب ظلم بی پایان گردیده. پس اگر دین سبب جنگ و جدال شود، البته بی دینی بهتر است، زیرا مقصد از دین محبت است تا قلوب را به یکدیگر ارتباط دهد، ولی اگر دین سبب شود که قلوب را از یکدیگر متنفر نماید و سبب این ظلم و عدوان گردد، البته این دین نیست، بل عین ضلالت و گمراهی است و بی دینی خوشتر. جمیع مظاهر مقدسه الهی با یکدیگر در نهایت محبت بودند، یکدیگر را بسیار ستایش می کردند، یکدیگر را بی نهایت تنزیه و تقدیس می نمودند. مثلاً حضرت موسی حضرت ابراهیم را تبریک و تقدیس کرد و نهایت ستایش را نمود و بیان نمود که او شمع هدایت الهی بود. همین طور حضرت مسیح نهایت تجید را از حضرت موسی نمود، تنزیه و تقدیس کرد و نام موسی را در شرق و غرب منتشر نمود، کتاب موسی را در اقطار عالم انتشار داد، انبیای بنی اسرائیل را ستایش کرد، بلکه بنی اسرائیل را مفتخر و سرافراز فرمود. همچنین حضرت محمد، نهایت ستایش از حضرت مسیح در قرآن موجود که حضرت مسیح کلمه الله است حضرت مسیح روح الله است، حضرت مسیح از روح القدس تولّد یافت و مریم در قدس الاقداس

بود، معتکف بود و مائده از آسمان بر او نازل می شد. باری نهایت ستایش را از حضرت مسیح نمود، حتی یک سوره به اسم مریم در قرآن موجود است و جمیع مضمون ستایش از یوحنا معمدانی و حضرت مسیح و حضرات حواریون و حضرت مریم است. همین طور حضرت باب و حضرت بهاء الله جمیع مظاهر مقدسه الهی را ستایش نموده اند. چنان در حق حضرت مسیح ستایش نمودند که ابداً در تصور نمی گنجد، البته اگر جمع شود، یک کتاب می شود. حضرت بهاء الله سبب نشر تورات و انجیل شریف و قرآن شد و شرح مفصله بر بعضی آیات انجیل نوشت و اسرار انجیل را ظاهر نمود. اینها که با یکدیگر در نهایت الفت و محبت بودند و حیات یکدیگر را تنزیه و تقدیس می نمودند و نهایت ستایش را می فرمودند، چرا ما که پیروان آنها هستیم، بر ضد یکدیگر قیام کنیم، همدیگر را بکشیم خائمان یکدیگر را خراب کنیم، خون یکدیگر را بریزیم؟ مثل این که الآن در بالکان همین تعصب دینی سبب این توحش این خونریزی و این ظلم و عدوان شده است.

لذا همه دعا کنید که خدا اینها را هدایت کند. این بره ها را از چنگال گرگان نجات بخشد. کل طيور سلام شوند و حمامه صلح عام گردند. با یکدیگر الفت کنند تا این ظلمت از عالم زائل شود و نورانیت تعالیم الهی شرق و غرب را روشن کند. این است نهایت آرزوی ما، این است نهایت رجای ما. ولی ما به قدر قوه می کوشیم، بلکه شمس نجاج و فلاح از افق عالم انسانی طلوع نماید. من از شرق آمده ام، مسافت بعیده را طی کرده ام، از بس که شماها را دوست داشتم، زیرا شنیدم که شماها صلح جوهستید، راحت و آسایش عالم انسانی را می خواهید. لهذا از این افکار عالیة شما، از این مقاصد خیریه شما نهایت سرور دارم.

پروردگارا، رحیما، کریما، مشاهده می فرمائی که در بالکان، چه آتش اعتسافی شعله می زند، چه شعله نائرة فسادی زبانه می کشد. این اقوام به جان همدیگر افتاده اند، ولی تو صلح می خواهی. آنان جنگ می طلبند، ولی تو محبت می جوئی. آنان بغض و عداوت می خواهند، ولی تو نورانیت آسمانی می طلبی. ای پروردگار، دلها در ظلمت حیوانی مستغرق است، پس به انوار شمس حقیقت روشن فرما. خداوندا، رحمت کن، این درندگان را به صفات حسنه مزین نما و این حیوانات را از خونریزی باز دار. این جنگ را تغییر به صلح کن و این کلفت را مبدل به الفت نما و این بغض و عداوت را به محبت منقلب فرما. خداوندا این ظلمت را زائل کن و نورانیت رحمت را منتشر فرما. در بین قلوب ارتباط آسمانی بخش و بر جمیع بنور صلح و صلاح جلوه کن. خداوندا، این گرگان را اغنام نما و این درندگان را انسان کن. این نفوس را هدایت کن تا رضای تو طلبند و از برای خاک با یکدیگر جنگ و مخالفت ننمایند. خداوندا، این خاک را پست ترین موجودات خلق فرمودی و قبر عموم بشر است، قبرستان دائمی

انسان است. با وجود این، این غافلان و این مدهوشان به جهت این قبر ابدی جنگ نمایند، خون یکدیگر  
ریزند، خائمان یکدیگر نهب و غارت نمایند و ممالک را خراب کنند. خدایا بارقه هدایت بفرست و اینها  
را از این اخلاق و اطوار نجات بخش و به ملکوت خویش دلالت فرما تا استفاضه از ملکوت صلح و  
سلام نمایند. خدایا رحم کن. خدایا، هدایت نما، خدایا، تأیید بخش خدایا توفیق ده. توئی کریم و توئی  
رحیم و توئی توانا.

